بسمه تعالی

موضوع: بررسی أخذ أجرت بر تعلیم قرائت / قرائت/ صلوه

فهرست مطالب

[خلاصه جلسه گذشته 1](#_Toc121841335)

[تکمله بحث از بررسی روایات در حرمت أخذ أجرت 1](#_Toc121841336)

[بررسی سندی روایت حسین بن علوان 2](#_Toc121841337)

[توثیق ابن عقده 2](#_Toc121841338)

[بررسی دلالت اکثار روایت أجلاء بر وثاقت حسین بن علوان 4](#_Toc121841339)

[دلالت جمله نجاشی بر توثیق 6](#_Toc121841340)

[بررسی روایت دوم در حرمت أخذ أجرت 7](#_Toc121841341)

خلاصه جلسه گذشته:

در جلسه گذشته مسئله حرمت أخذ أجرت بر واجبات از دیدگاه روایات بررسی گردید. در این جلسه به تکمله بحث بررسی سند و دلالت روایات در این باره پرداخته می شود.

## تکمله بحث از بررسی روایات در حرمت أخذ أجرت

بحث در روایاتی بود که استدلال شده بود به این‌ها بر حرمت اخذ اجرت بر تعلیم قرائت حمد و سوره یا احکام نمازاولین روایت روایت حسین بن علوان بود که امیرالمومنین علیه السلام به شخصی فرمود:

« مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُنَبِّهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّكَ لِلَّهِ فَقَالَ لَهُ وَ لَكِنِّي أُبْغِضُكَ لِلَّهِ قَالَ وَ لِمَ قَالَ لِأَنَّكَ تَبْغِي فِي الْأَذَانِ وَ تَأْخُذُ عَلَى تَعْلِيمِ الْقُرْآنِ أَجْراً وَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ مَنْ أَخَذَ عَلَى تَعْلِيمِ الْقُرْآنِ أَجْراً كَانَ حَظَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»[[1]](#footnote-1)

هم تعبیر «علی الأذان» آمده و هم تعبیر «فی الأذان» که در نقل شیخ طوسی است. در جلسه گذشته راجع به این روایت بحث کردیم، به خاطر ذیل روایت که «کان حظه یوم القیامۀ» را مطرح کرده است، گفتیم که ما یصلح للقرینیه برای رفع ید از ظهور صدر روایت از حرمت اخذ اجرت در تعلیم قرآن است. زیرا می گوید بهره شخص روز قیامت از تعلیم قرآن همین اجری است که گرفته است و اگر قرار بود عقاب بشود، اینطور نمی فرمود.

**سوال** می شود که در زیارت اربعین آمده است باع حظه بالأرذل الأدنی، پس آنجا نیز باید حمل بر کراهت شود.

**جواب**: در آنجا یعنی باع آخرته بالأرذل الأدنی و این بدترین کار است، ولی این روایت می گوید در قیامت به وی حظی نمی دهند نه اینکه او را عقاب می کنند. ما بعد از تدقیق عرض می کنیم که با توجه به این ذیل ظهور صدر را در حرمت کشف نمی کنیم، اینطور نیست که بگوییم شیخ طوسی وقتی ذیل را نقل نکرد، پس معلوم می شود ذیلی نبوده است. در استبصار نیاورده است ولی در تهذیب و کتب دیگر آمده است.

### بررسی سندی روایت حسین بن علوان

از لحاظ بحث سندی، راجع به حسین بن علوان مختصری بحث کردیم. آیت الله زنجانی در کتاب الحج درصدد اثبات عدم توثیق حسین بن علوان هستند. وجوهی که برای توثیق حسین بن علوان ذکر می شود را رد کرده اند[[2]](#footnote-2). اینکه ابن عقدۀ گفته «الحسن کان أوثق من أخیه و أحمد عند اصحابنا»[[3]](#footnote-3)، ایشان اشکال می کنند که اولا: ما نسبت به دو نفر بگوییم که یکی از این دو از دیگری قابل اعتماد تر و راستگوتر است که اصلا ظهور ندارد در اینکه این ها قابل اعتماد هستند و هر دو راستگو هستند، ولی اولی از دومی قابل اعتماد تر است، این ظهور را ندارد، در مورد دو شخصی هم که هیچ کدام به قول مطلق قابل اعتماد نیستند صحیح است که گفته شود یکی قابل اعتماد تر از دیگری و راستگو تر از او است. یعنی دروغ کمتر می گوید و خیانت کمتر می کند. ادعای ما این بود که لولا القرینۀ ظهور تعبیر مذکور این است که حسین بن علوان نیز ثقه و مأمون بوده است.

محقق خویی فرموده اند: علامه از کجا کتاب ابن عقدۀ را پیدا کرده است؟ سند به کتاب ابن عقده ندارد. ایشان در ترجمه حسن بن علوان می فرمایند:

« ذكره العلامة في ترجمة الحسين بن علوان في القسم الثاني، و لكن طريقه إلى ابن عقدة مجهول، فلا يمكن الاعتماد عليه»[[4]](#footnote-4)

### توثیق ابن عقده

عرض ما این است که ابن عقدۀ کتاب رجال داشته است و علامه حلی خودش فرموده است که کتب رجال نزد ما است، در بناء عقلاء اگر شخصی که احتمال عقلایی می دهیم که کتاب به طریق صحیح به وی رسیده است و احتمال عقلایی می دهیم که کتاب نیز مشهور بوده است، اعتماد به نقل این شخص از آن کتاب می کنند. علامه حلی از کتاب ابن عقده مکرر نقل می کند و ما احتمال عقلایی می دهیم که این کتاب به طریق صحیح یا مستفیض به دست علامه رسیده بود، خود محقق خویی در اول معجم این معنا را پذیرفته است که احتمال این مطلب کافی است که ما اصالۀ الحس جاری کنیم. ایشان در بحث توثیق شیخ و نجاشی نسبت به رواتی که قرن ها قبل از این ها بوده اند مطرح کرده است. شیخ طوسی راجع به روات زمان امام باقر علیه السلام می فرمایند ثقه است. با اینکه معاشرت نداشته است، از کجا می گوید ثقه است، محقق خویی جواب داده اند همین که احتمال می دهیم که از طریق ثقات و بزرگان وثاقت آن روات رسیده به شیخ طوسی، کافی است که اعتماد کنیم. این بیان در وصول کتب به بزرگان واضح تر است.

سوال: قبلا فرموده بودید که نقل شهید از کتاب بزنطی معتبر نیست.

جواب: اگر احتمال عقلایی بدهیم که کتاب مشهور بوده در زمان علامه، ‌محقق، شهید، می‌‌پذیریم، چرا نپذیریم.

سوال: گاهی شخصی مانند صدوق در مورد یک روایتی تعبیر به «أصح الروایات» می کند ولی بزرگان قبول نمی کنند.

جواب: تعبیر «أصح الروایات» شهادت به موضوع نیست، کلمات بزرگان در توثیق شهادت به موضوع است و قبول می شود ولی ما که ملزم نیستیم شهادت به حکم آن ها را قبول کنیم.

موید عرض ما این است که حسن بن علوان قطعا به شهادت نجاشی ثقه بوده است، حال یا شهادت نجاشی را به حسن بن علوان می زنیم یا به حسین بن علوان می زنیم که هو المطلوب، اگر به حسن نیز بزنیم ثقه بوده است. نمی خواهیم کلام دو نفر را جمع عرفی کنیم می گوییم بعید نیست وثوق بیاورد که ابن عقده نیز حسن بن علوان را ثقه می دانسته است، با این حال وقتی فرموده که اوثق از برادرش بود، معلوم می شود برادرش نیز ثقه است. بلی، اگر هر دو ضعیف بودند می‌‌گفت هذا اوثق من ذاک شبیه کلام راجع به حسن بن علی بن ابی‌حمزة بطائنی می‌‌شود که کان ضعیفا فی نفسه و ابوه اوثق منه، بله آن دلالت بر وثاقت نمی‌کند.

آیت الله زنجانی فرموده اند: یک اشکال که در شهادت ابن عقده است غیر از اینکه اوثق بودن ظهوری در اینکه هردو ثقه هستند ندارد، فرموده اند: ممکن است کسی بگوید عند اصحابنا یعنی عند اصحابنا الزیدیۀ؛ زیرا ابن عقده زیدی جارودی بوده است. ما در جلسه گذشته عرض کردیم بعید نیست که ابن عقدۀ چون خودش را جزء شیعه می دانست، وقتی می گوید عند اصحابنا کل شیعه را نظر دارد، برفرض هم احتمال داده شود که مراد اصحابنا الزیدیۀ است، می گوییم ظاهر این نقل ابن عقدۀ این است که اصحابنا را توثیق می کند، لذا کلام آن ها را نقل کرد و گفت «کان الحسن أوثق من أخیه و أحمد عند اصحابنا» ظاهرش این است که آن اصحاب را قبول دارد. به وثاقت آن ها اعتراف می کند و خود ابن عقدۀ یقینا ثقه بوده است، آن ها را نیز توثیق کرده است، لذا مشکلی ندارد. آیت الله زنجانی نیز این مطلب را فرموده اند[[5]](#footnote-5).

اعتماد ابن عقده مهم است وگرنه اعتماد زیدیه مثل عامه است، باید بگوییم اعتماد ابن عقده جلب اعتماد می کند، یعنی معلوم یم شود که اصحاب وی قابل اعتماد بوده اند. این مطلب را محقق زنجانی دارد و طبعا حسی خواهد بود؛ چون ابن عقده با این ها معاصر بوده است. اگر ابن عقده کسی را توثیق کند ما قبول می کنیم؛ زیرا ثقه است.

سوال: این همه زیدیه که توثیق می کنند. آن هم زیدیه جارودیه که اینقدر نزدیک به شیعه بوده اند. پس باید همه را قبول کنیم؟

جواب: اعتماد ما به ابن عقده است که خودش ثقه است و می گوید اصحاب ما که نزدیک به شیعه هستند نیز توثیق کرده اند. اگر واقعا زیدی باشد که ثقه باشد و توثیق کند قبول می کنیم. بتریه ها نزدیک به عامه هستند. اگر بگویند فلانی عامی بتری تنافی ندارد؛ زیرا بتری ها جزء عامه شمرده می شدند؛ زیرا قائل به خلافت شیخین بوده اند. زیدیه جارودیه جزء شیعه شمرده می شوند ابن عقده نیز جزء زیدیه جارودیه است.

خلاصه اینکه ابن عقده ثقه است و به توثیق اصحاب زیدیه اش اعتماد کرده است. اگر یک ثقه عامی مثل سکونی نیز بگوید که اصحاب ما اعتماد کرده اند به شخصی و ظاهرش این باشد که من هم اعتماد می کنم، اشکالی ندارد.

### بررسی دلالت اکثار روایت أجلاء بر وثاقت حسین بن علوان

آیت الله زنجانی فرموده اند: ممکن است کسی بگوید حسین بن سعید 17 روایت از حسین بن علوان دارد و اکثار روایت اجلاء را نیز شما قبول دارید که اماره وثاقت است. ایشان می فرمایند من قبول دارم ولی به شرطی که اکثار روایت در احکام الزامیه باشد، از این 17 روایت فقط دو تا از احکام الزامیه است و این دلیل بر وثاقت نمی شود. یکی از شواهد ضعف حسین بن علوان هم این است که اکثر روایاتی که از حسین بن علوان نقل شده است، خلاف مشهور است. به عنوان مثال کسی که می خواهد کنیز بخرد جایز است وی را لمس کند!! نظر به کنیز جایز است ولی لمس خلاف مشهور است. فقهاء به این فتوا نداده اند. البته یمسها به معنای دست زدن است. یا در روایت نقل می کند که پیامبر در جنگ خیبر گوشت حمار اهلی را حرام کرد و نکاح متعه را نیز حرام کرده است. یا در تهذیب نقل می کند که از زید نقل می کند:

« سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي الْجَوْزَاءِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ ع قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ أَبِي ع الْمَغْرِبَ فَنَسِيَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى فَقَرَأَهَا فِي الثَّانِيَةِ»[[6]](#footnote-6)

می گوید امام سجاد علیه السلام در رکعت اول سورۀ حمد را فراموش کرد و زید می گوید من پشت سر ایشان خوانده ام. مشهور فقهای امامیه می گویند سهو بر پیامبر و امام ممتنع است. روایت دیگر چنین است:

« سَعْدٌ عَنْ أَبِي الْجَوْزَاءِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ص الظُّهْرَ خَمْسَ رَكَعَاتٍ ثُمَّ انْفَتَلَ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْقَوْمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ زِيدَ فِي الصَّلَاةِ شَيْ‏ءٌ فَقَالَ وَ مَا ذَاكَ قَالَ صَلَّيْتَ بِنَا خَمْسَ رَكَعَاتٍ قَالَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَة وَ كَبَّرَ وَ هُوَ جَالِسٌ ثُمَّ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ لَيْسَ فِيهِمَا قِرَاءَةٌ وَ لَا رُكُوعٌ ثُمَّ سَلَّمَ وَ كَانَ يَقُولُ هُمَا الْمُرْغِمَتَانِ»[[7]](#footnote-7)

روایت دیگر:

« عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ إِذَا رَمَيْتَ جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ- فَقَدْ حَلَّ لَكَ كُلُّ شَيْ‏ءٍ حُرِّمَ عَلَيْكَ إِلَّا النِّسَاءَ»[[8]](#footnote-8)

می گوید با رمی جمرۀ عقبه ولو قبل از ذبح و تقصیر همه چیز حلال می شود غیر از نساء در حالی که کسی ملتزم به این مطلب نشده است. این روایات از حسین بن علوان نقل شده است. ایشان می فرماید نوعا روایات حسین بن علوان خلاف مشهور است. ظاهرا هم همینطور است، نوعا روایات وی خلاف مشهور است. حتی روایات موافق احتیاط که می گوید مردی کنیزش را تزویج به عبدش کرد، به چه مقدار از این کنیز می تواند نگاه کند؟ حضرت فرمود: به عورت وی نگاه نکند و حد عورت نیز ما بین السرۀ إلی الرکبۀ بیان کرده است. این روایت موافق احتیاط است ولی همین را نیز مشهور ملتزم نشده اند.

خلاصه ما اگر بر اساس کلام ابن عقده توثیق برای حسین بن علوان بفهمیم، روایاتی که او نقل کرده است را کاری نداریم، از بد شانسی وی روایات وی مخالفت مشهور است، این سلب وثاقت نمی کند. بهتر از این روایات نشنیده است، چه گناهی کرده است؟ دلیل نمی شود که دروغ گفته باشد. شاید هم روایاتی که از زید نقل کرده زید اشتباه کرده است، ولی با وثاقت حسین بن علوان منافات ندارد. گرچه روایت داریم که زید عالم صدوق بود ولی به عنوان فقیه که مطرح نبود، دلیل نمی شود که حسین بن علوان کذاب شود یا غیر قابل اعتماد شود. شاید راویان دیگر اشتباه کرده اند.

### دلالت جمله نجاشی بر توثیق

راجع به جمله ای که نجاشی گفته است:

« الحسين بن علوان الكلبي‏ مولاهم كوفي عامي، و أخوه الحسن يكنى أبا محمد ثقة، رويا عن أبي عبد الله عليه السلام، و ليس للحسن كتاب، و الحسن أخص بنا و أولى»‏[[9]](#footnote-9)

محقق خویی فرموده است که ثقه به حسین می خورد؛ زیرا مترجم له حسین است، اینکه در مورد مترجم له صحبت نکند و از شخص دیگری که استطرادی بحث شده سخن بگوید خلاف ظاهر است. بعد هم استشهاد کرده به کلمات نجاشی در موارد متعددی از جمله در ترجمه ابی‌الثلج که اینطور آمده است:

« و قال النجاشي : « محمد بن أحمد بن عبد الله بن إسماعيل الكاتب أبو بكر ، يعرف بابن أبي الثلج ، و أبو الثلج : هو عبد الله بن إسماعيل ، ثقة، عين، كثير الحديث».[[10]](#footnote-10)

قطعا ثقه به ابن ابی الثلج می خورد؛ زیرا خود ابی الثلج که کثیر الحدیث نیست، پس معلوم می شود جمله قبل از کلمه ثقۀ، تمام می شود و ثقه به مترجم له می خورد که ابن ابی الثلج است. این کلام درست است و انصاف هم همین است و قرینه داریم. ولی به قول محقق زنجانی در مورد حسین بن علوان که قرینه نداریم که به حسین بخورد، شاید به حسن بخورد، احتمالش نیز کافی است.

**سوال**: اگر موارد متعددی اینطور باشد ظهور نوعی ایجاد نمی کند؟

**جواب**: مگر چند مورد است؟ ما بررسی کرده ایم، روشن نیست. حسین بن علوان صاحب کتاب بوده است، اتفاقا عامی است ولی چون از امام صادق علیه السلام نقل می کند به عنوان فهرست کتب الشیعه نامش برده می شود، صاحب کتاب بود، ولی حسن بن علوان که صاحب کتاب نبود توثیق دارد، استطرادا فرمود که اخوه الحسن ثقۀ است، هیچ خلاف ظاهر نیست که توثیق برای حسن باشد. لذا همانطور که محقق زنجانی فرموده اند برای ما ثابت نیست که این ثقه به حسین بخورد.

پس اگر کلام ابن عقده درست شود وثاقت حسین بن علوان درست می شود، غیر از آن دلیلی برای وثاقت وی نیافتیم.

لازم به ذکر است اینکه در مورد منبه بن عبدالله تعبیر «صحیح الحدیث» آمده است، نباید منشأ سوء برداشت شود که همه ی روایات منبه بن عبدالله از حسین بن علوان است. معنای صحیح الحدیث این نیست که «من روی عنه» هم صحیح است، بلکه معنای آن این است که خود منبه بن عبدالله از جمیع جهات آدم قابل اعتمادی است. مخصوصا با این روایاتی که خوانده شد دیگر جایی برای دفاع از این‌که بگوییم تمام احادیث صحیحه است تمام رجال سند صحیح است، نمی‌ماند. خلاصه اینکه صحیح الحدیث بودن منبه بن عبدالله دال بر توثیق حسین بن علوان نمی شود. قدر متیقن از صحیح الحدیث وثاقت خود شخص است، اما اینکه متن احادیثش نیز بررسی شده باشد و سایر رجال سند نیز بررسی شده باشد و مشکل نداشتن آن ها احراز شده باشد، اینگونه نیست و از این تعبیر استفاده نمی شود.

## بررسی روایت دوم در حرمت أخذ أجرت

روایت دوم روایت حسان بن معلم است:

« عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ حَسَّانَ الْمُعَلِّمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ التَّعْلِيمِ فَقَالَ لَا تَأْخُذْ عَلَى التَّعْلِيمِ أَجْراً قُلْتُ الشِّعْرُ وَ الرَّسَائِلُ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ أُشَارِطُ عَلَيْهِ قَالَ نَعَمْ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الصِّبْيَانُ عِنْدَكَ سَوَاءً فِي التَّعْلِيمِ لَا تُفَضِّلُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»[[11]](#footnote-11)

راجع به تعلیم شعر و تعلیم نامه‌نگاری و امثال آن اشکال ندارد شرط اجرت بکن. معلوم می‌‌شود لاتاخذ علی التعلیم اجرا یعنی تعلیم دین. قدرمتیقن تعلیم دین تعلیم قرآن است و تعلیم احکام. دلالت خوب است ولی سندش ضعیف است.

1. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج6، ص376.](http://lib.eshia.ir/10083/6/376/تبغی) [↑](#footnote-ref-1)
2. . کتاب الحج، ج 12 ص 64. [↑](#footnote-ref-2)
3. . رجال العلامه الحلی، ص 216. [↑](#footnote-ref-3)
4. [معجم رجال الحدیث، السید أبوالقاسم الخوئی، ج5، ص376.](http://lib.eshia.ir/14036/5/376/ذکره) [↑](#footnote-ref-4)
5. . کتاب نکاح (شبیری)، جلد: ۲، صفحه: ۶۱۰. [↑](#footnote-ref-5)
6. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص148.](http://lib.eshia.ir/10083/2/148/المغرب) [↑](#footnote-ref-6)
7. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص350.](http://lib.eshia.ir/10083/2/350/صلیت) [↑](#footnote-ref-7)
8. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج14، ص235، أبواب ، باب، ح، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/14/235/یقول) [↑](#footnote-ref-8)
9. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج1، ص52.](http://lib.eshia.ir/14028/1/52/للحسن) [↑](#footnote-ref-9)
10. [معجم رجال الحدیث، السید أبوالقاسم الخوئی، ج15، ص327.](http://lib.eshia.ir/14036/15/327/النجاشی) [↑](#footnote-ref-10)
11. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص121.](http://lib.eshia.ir/11005/5/121/نعم) [↑](#footnote-ref-11)